



۲۰۱۶/۰۴/۲۷



استاد خلیل الله خلیلی

کودتای بد شگون و تباہ کن هفت ثور

۱۳۵۷ هـ ش (۱۹۷۸ م)

تهیه: ولی احمد نوری

با تشکر از سایت انترنتی استاد خلیلی و صفحه اندیشه

خلیلی و کوتای کمونیستی ۷ ثور

و آمدن اخوان در افغانستان

خیز و علم کن قلم پاک را زنده کن آن روح طربناک را
رشته ز گیسوی پریشان بگیر سوزن خود از سر مژگان بگیر
پاره شده جامه مردان بدوز چاک شده جیب دلیران بدوز



بهر وطن بیرق جنگی بساز پرده مدر، پرده ننگی بساز
هرگل سرخی که درین کوهسار سر کشد از جنبش باد بهار
شرح دهد دوره "چنگیز" را دوره آن فاتح خون ریز را
بود هرات تو در آن رستخیز موی کنان مویه کنان اشکریز
مسجد او محفل می خوارگان گلشن او مسلخ خون خوارگان
پاس نکردند به قرآن پاک پاره کنان ریخته بر روی خاک

تیغ به رخسار عزیزان زدند رخنه به آئین بزرگان زدند
 پای بریدند ز سرو روان شاخ شکستند ز نخل جوان
 رحم نه بر تیرگی حال ما شرم نه از گریهٔ اطفال ما
 شام لب طفل پر از شیر بود صبحگاهان طعمهٔ شمشیر بود
 تیغ به روی فضلاء آختند مدرسه ها بتکده ها ساختند
دورهٔ "چنگیز" چو پایان رسید **نوبت این کار به اخوان رسید**
 ختم جهان بانی "تیمور" شد چشم جهان بین "زمان" کور شد
 گشت وطن دست خوش انقلاب دیدهٔ بیدار دلان شد به خواب
 تفرقه در وحدت افغان فتاد سلسله بر گردن شیران فتاد
 فرصت آن گشت که همسایگان پنجه فشارند به "افغانیان"
 سنگ به مینای مروت زنند رخنه به دیوار محبت زنند
 توپ ببستند به خاک شهان لوح شکستند ز قبر "یلان"
 الغرض ای دختر دانای قوم خواهر فرزانهٔ یکتای قوم
 قدرت تو شمع شب افروز باد شام غم ما ز دمت روز باد

من که ندانم فعلاً تن فعل
 می شوم از شعر روان منفعل

** * **

جوان وطن!!

ما به این فکر که تو غیرت دنیا گردی! بهر اسلاف وطن باعث احیا گردی!
 دل دانا شوی و دست توانا گردی! آتش خرمن جمعیت اعدا گردی!

ما نگفتیم زنی تیشه تو بر پای وطن
 بکف خویش زنی سنگ به مینای وطن

** * **

این خاک تر بخون شده ماتمسرای کیست
 وین مرغ پر شکسته دل بینوای کیست
 چون ازدهای گرسنه دژهای آهنین
 بمب های مرگبار بصحن فضای کیست

و دل استاد آنگاه بیشتر به درد می آید که ملتش در خون و خاک می تپد و نظاره گران خاموش از گلوی خود صدایی بر نمی کشند:

فریاد خلق تا به فلک رفت روز و شب یک بار کس نگفت که آنجا صدای کیست

و بالاخره:

گردی که باد آورد از جانب وطن جز چشم داغ دیده ما توتیای کیست

بلی، میهن استاد دیگر با خاک و خون یکسان شده بود. چادر خواهران به خون آغشته و بر پاهای شان زنجیری ز پولاد آتشین تاب داده و شاخ ارغوانش به روی خاک خمیده گشته بود و یتیمان در انتظار دیده مهربانی بودند که سرشک از رخسار شان بزداید.

دریغا، این نه همان وطن است که استاد در مخاطبه هندوکش با هیرمند، از زبان هندوکش اوصاف و افتخاراتش را بر شمرده بود:

تیغ رستم از فروغ آفتابم برق دار	ابروی زال ز راز انوار برفم سیمگون
میرابوالقاسم یمین الدوله فخر روزگار	ازگرامی خاک من برخاست شاهنشاه شرق
خسروانش پای بوس و خواجگانش بنده وار	از در ری تا در چین شهرها در شهرها
خاک من ویس آفرین و ابر من محمود بار	دامن مرد پرور پهلوی من شیرزا
کشور یعقوبیانم خانه ابدالیان	
شیرگیران جهان باشند از من یادگار	

و اما بر تختگاه آن خسروان نامدار، سفیهان نوکرمآب تکیه زدند و کشور را به خون آغشتند:

بست ویران شد زرنگ از پا فتاد و طاق ریخت
تختگاه خسروان شد خوابگاه مور و مار

پایان